

قرامطه بحرین و فاطمیون

(مانده از شماره قبل)

احمد از کوفه دعوت یمن را متشکل کرد و هم اوست که موقتاً در بغداد اقامت گزید و شاید همان احمد الکیال^۳ باشد که کنایی درباره امامت نوشته و رازی مشهور (متوفی در ۳۲۰) آنرا رد کرده است.^۴ نویری می نویسد: «که احمد مرده بود، حسین به سلمیه که شهری سرشار از ثروت بود رفت.» اما من فکر می کنم که این اشتباهی باشد. حقیقت اینست که هنگامی که حسین پدر عبیدالله در گذشت احمد به سلمیه رفت. بنظر می رسد که رهبر حقیقی حسین باشد و مجبور بود که در موقع مساعد خود را

۱- رك: De Sacy، مقدمه . صفحات ۲۵۵ و ۴۴۵ به بعد؛ ابن الاثیر، جلد ۸، ۲۲؛ دستورالمنجمین در ذیل. خیلی محتمل است احمد الحیبی نامی که ابو عبیدالله قبل از عزیمت به یمن (ابن خلدون، مقدمه، ترجمه de Slan، جلد ۲، صفحه ۲۱۶). باوی مذاکره ای کرده بود جز خود احمد کسی دیگر نباشد.

مؤلف دستورالمنجمین او را صاحب الظهور می خواند. چون وی مقدمات ظهور مهدی را فراهم نمود احتمال می رود که بدین علت باین نام خوانده شده است.

۲- رك: دو ساسی، مقدمه، ۴۵۱. عبیدالله نیز در بغداد اقامت کرده است. هنگام ورود خود به قبروان به ابو عبیدالله گفته بود که در حقیقت منظره جماعت، بغداد را بخاطر می آورد. کتاب العیون، نسخه خطی برلن، روی ورق ۶۹.

۳- رك: شهرستانی، چاپ Haarbrücker، ۲، ۴۱۲ و kremer, Die herrs- chenden Ideen des Islams صفحه ۱۹۶، پاورقی.

۴- رك: فهرست، ۳۰۱، ۱، ۹ و ابن اصیبه، چاپ مولر، ۱، ۳۱۹، 4a.f.

۵- رك: مقدمه، I.C.

بعنوان مهدی از نسل محمد بن اسماعیل به مردم معرفی کند. می توان به وی و همچنین به احمد این عبارت نویری را نسبت داد: «وی از تمام هنرهای که شایسته دربار پادشاهان باشد برخوردار بود و اما کسی که در سلمیه مقیم بود، خود را از میان سائر اعیان قدام و ارث و رئیس دعوت می خواند».

ولی نویری از ابوشلغ^۱ نیز نام می برد و او را محمد پسر احمد بن عبدالله بن میمون می خواند و همچنین حسین را نیز پسر همین احمد معرفی می کند. حال به بینیم این ادعا تا چه حد صحیح است. همانند نویری در مقریزی نیز می خوانیم که^۲ احمد بن عبدالله دو پسر داشت: حسین و محمد ابوشلغ. ابتدا حسین جانشین وی می شود و سپس ابوشلغ قیم و سرپرست برادرزاده اش سعید (پسر حسین بنام عبیدالله) می گردد. اکثر منابع این عمو و سرپرست عبیدالله را احمد خوانده اند که خواه احمد بن عبدالله بن میمون و یا احمد بن محمد بن عبدالله بن میمون باشد^۳. بنظر من فقط گفته اول درست است. بنظر خود نویری^۴ احمد بن عبدالله میمون چندسالی قبل از ۲۸۶ در گذشت و همانطوری که روایات دیگر نیز آنرا تأیید می کنند وی در ۲۷۴ پیشوائی بزرگ بوده است و چون سعید عبیدالله در ۲۵۹ یا ۲۶۰ متولد شده است دیگر جایی برای قیمومیت وی پس از مرگ احمد باقی نمی ماند و اگر با احتمال قبول کنیم که این قیمومیت اجرا شده است، باز می بایست خود احمد قیم باشد. همچنین در کتب دروزها، سعید عبیدالله نه تنها پسر احمد بلکه پسر ابوشلغ^۵ نیز خوانده شده است که مشابهت ویکی بودن این دو نفر را می رساند. من خیال می کنم چون سعید عبیدالله بعنوان پیشوای بزرگ جانشین

۱- رك: انعاظ الحنفا، صفحات: ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۵ (م)

۲- رك: جلد ۱، صفحات ۳۴۸ و ۳۹۶. قس. دوساسی، Exposé، ۱۹، ۸۵ و مستنقذ،

Fatim.، صفحه ۳.

۳- رك: فهرست، ۱۸۷ و بیرونی، صفحات: ۱۸۹، ۱، ۱۹.

۴- رك: دوساسی، مقدمه، ۲۰۰.

۵- رك: دوساسی مقدمه، ۶۷ و ۲۵۲ Exposé، ۱، صفحات: ۲۷، ۸۱، ۸۵.

او شده لہذا پسر وی قلمداد گشته است و این حدس همه چیز را آسان می کند و من این داستان را چنین مطرح می کنم: حسین پسر عبیدالله بن میمون اولین کسی است است که به سلمیہ فرستاده شده است. به گفته فہرست وی در حیات پدر در گذشت و بگفته دوساسی^۱ هنگامی کہ سعید عبیدالله کودکی بیش نبود در حدود سال ۲۷۰ حرکت کرد. در آن هنگام زمام امور دست برادرش احمد ملقب بہ ابوشلغلغ کہ سرپرست سعید بود افتاد و تا مرگش (در حدود ۲۸۰)^۲ کارها بہ دست وی انجام می گرفت. پس از وفات احمد، سعید شخصاً قدرتی عظیم بہ دست آورد و در ۲۸۰ صاحب پسری شد محمد نام کہ مدتی بعد دومین خلیفہ فاطمیون می گردید. بحساب تاریخ بحد کافی واضح است کہ نمیتوان خیال کرد کہ سعید عبیدالله نیرہ عبیدالله بن میمون باشد بلکہ نیرہ نیرہ او محسوب می شود و شاید اختلاط و اشتباه از اینجا ناشی است کہ احمد بنام محمد نیز خوانده می شد^۳. در نتیجہ طرز تفکر من می توان با ساسی سہ امام غایب: عبدالله و احمد و حسین نیز استدلال کرد.

منابع مختلف دیگر ما همچنین از سایر پسران عبدالله بن میمون^۴ نیز صحبت می کنند. فہرست می گوید کہ یک پسر وی در طالقان زندگی می کرد و با احمد ان قرمط رابطه داشت. یک روایت دیگر پر از اغلاط کہ نویری^۵ ذکر کرده است نیز از همان پسر نام می برد.

با تمام این ها ما از این پسر و برادرانش اطلاعی نداریم. ولی هیچ جای تعجب نیست زیرا وظیفہ ای کہ آنها اجرا می کردند در درجہ دوم قرار داشت. فرض کنیم یکی از اعقاب محمد بن اسمعیل کہ این نہضت بنام وی مشکل شد وجود نداشت اما

۱- رك: مقدمه، ۲۵۲، پاورقی شماره ۲.

۲- قس: دوساسی، مقدمه، ۶۷.

۳- قس: صفحہ ۴۷۱ همین نشریہ، پاورقی شماره ۱. ابوشلغلغ گاهی محمد و گاهی احمد

نامیده می شد.

۴- رك: دوساسی، مقدمه، ۴۴۵ و ۴۵۰.

۵- رك: دوساسی، مقدمه، ۱۹۶ و ۲۰۰.

درموقع مساعد یکی از نسل عبداللہ بن میمون جای او را می گرفت و این خود رمزی محسوب می شد و طبیعی بود که امر بنام یک نفر شناخته شود و همین شخص صاحب الدعوه نامیده می شد و تنها او بود که اسرار این دعوت را می دانست و در عین حال پیروان برای تحقق بخشیدن به این طرح و نقشه مشهور از گنجینه های اسرار که در شخص وی مجتمع بود استفاده می کردند .

حال به تبلیغ این عقیده در عراق بر می گردیم . ما نشان می دهیم چسان اولین پیروان را در عراق بدست آوردند .

با ارضای نیازهای مادی برای اکثر مردم عیش و عشرت پرهیجان ببار آوردند و کسی که باین مسائل اهمیت نمی داد و از دلخوشی ها بآنچه که قطعاً مورد نیاز بود قناعت می کرد مورد تحسین جمعیت قرار می گرفت و در نظر آنان یک فرد مقدس محسوب می شد و بالاخره باین زهد و تقوی برخی اعمال مذهبی که ملهم از ریاضت بود اضافه می شد .

اگر به شخصیت این فرد مقدس جنبه غیبی اضافه شود و گاهی بعلمت معارف وسیع خود بتواند مواعظ خوبی نیز بمردم بدهد دیگر جلب قلوب برای او چندان زحمتی نداشت . می گویند دعای فاطمی شعبده بازان خیلی ماهر و ضمناً سحر و معجزه کردن را نیز بلد بودند . مثلاً بکرات قبل از اینکه بعضی وقایع از راه های معمولی در محل اقامت آنها شناخته شوند بوسیله کبوتران از آنها مطلع می شدند و پیشگوئی های می کردند که بطور قطع و یقین عملی می شد و گذشته از اینها عموماً در علم نجوم نیز دست داشتند . ولی مهمترین سلاح آنها عشق و علاقه ای بود که پیروان ، به خاندان پیغمبر داشتند و پس از قتل پرفجایع حسین دعای علوی و عباسی این عشق و علاقه را در مردم بیدار کرده و بدان جان داده بودند .

طرقی که آنان برای انهدام حکومت امویان بکار برده بودند با موفقیت بر علیه عباسیان نیز انجام گرفت و موقعی این پیروزی به منصفه ظهور رسید که به مردم روشن شد که این حکومت نتوانسته بود آرامش و داد و برتری را که انتظار میرفت بوجود آورد. بطور خلاصه برای اینکه عباسیان بتوانند امویان را منکوب کنند پیشنهاد کرده بودند که حقوق خاندان پیغمبر برای حکومت غیر قابل اعتراض است و از این جا نتیجه می شد که بنی امیه غاصبانی بیش نبودند. علویان نیز بنوبه خود اشتباه نمی کردند و با حق و دلیل این اصل را بر علیه عباسیان بکار می بردند. پس برای علویان مشکل نبود که به مردم امید تولد منجی (مهدی) را در خاندان علی تلقین نمایند و با تفسیر استعاری اعلان آمدن او را از خود قرآن پیدا کنند. بدین نحو راههای شناسدن این مهدی بعنوان يك وجود برتر و کسی که حرف او حق است و اطاعت نامحدود از او لازم است باز شده بود و نیز برای این کار نیازی به انتقاد نفوذ قرآن^۱ نداشتند. فقط به ردّ تفسیر ظاهری آن که معمول بود اکتفا کردند و همچنین تمام عقائد و مراسم مذهبی را که بر پایه همین تفسیر ظاهری استوار بود به انضمام نفوذ عقائد مذهبی امام حقیقی جانشین آنها کردند زیرا امام بود که دین حقیقی را بهتر می شناخت.^۲ ما اضافه می کنیم که این امام فکر هدیه را بعنوان دستور اساسی مذهبی بآنها تلقین کرد و پیروان با هدیه و بخشش بیعلاقگی خود را به منافع و مصالح خویش نشان می دادند.

می بینیم که نهضت کامل بر علیه سلسله عباسی و دین رسمی دولت رهبری می شد. جوابهای یکی از رؤسای قرمط به خلیفه معتضد که در ۲۸۹ مورد سؤال قرار گرفته بود صراحتاً هدف این جنبش خصمانه بر علیه عباسیان را نشان می دهد. خلیفه از

۱- رك: طبری، ۳، ۲۲۶۵، ۱، ۵.

۲- برای آشنائی بیشتر با عقائد باطنیه درباره تفسیر و تأویل قرآن و مسأله امامت رك به: غزالی، فضائح الباطنیه، چاپ عبدالرحمن بدوی، قاهره، ۱۳۸۳ (م).

او می پرسد: «آیا شما ادعا می کنید که روح خدا و پیغمبران برای اینکه شما را از خطا و لغزش باز دارد و در انجام اعمال نیک یاری کند در شما حلول کرده است؟»
 قرمطی جواب می دهد: «اگر روح خدا در ما حلول کرده این امر شما را ضرر دارد و یا اگر روح شیطان ما را دربر گرفته است برای شما نفعی است؟ از آنچه بشما مربوط نیست سؤال نکنید بلکه از آنچه بشما مربوط است استفسار نمایید.» چون خلیفه درباره خود از وی پرسید چنین جواب داد:

«من باید به شما بگویم که هنگام مرگ پیغمبر جدّ شما (عباس) هنوز زنده بود. آیا او پیشنهاد خلافت بر خویشان کرد و یا یکی از اصحاب پیغمبر بدو بیعت نمود و مدتی بعد هنگامیکه ابوبکر، عمر را جانشین خود می کرد قرابت عباس را با پیغمبر نمی شناخت؟ علیرغم این شناسائی خلافت را بدو تفویض نمود و عمر هنگام مرگ خویشان انتخاب جانشین را به شش نفر محول ساخت و شما می دانید که عباس در بین این عده نبود. پس چه دلیلی برای ادعای خلافت خود دارید مگر نمی دانید پیوسته صحابه پیغمبر متفق القول بوده اند که این مقام را از جد شما سلب کنند؟»

در بین عللی که بیشتر از همه به بسط و توسعه تسلط قرامطه کمک کرد بایستی جنگ داخلی را که پانزده سال ناحیه بصره را تخریب نمود بحساب آورد^۱. بعزت اغتشاشی که آن هنگام در عراق جنوبی حکمفرما بود این دعوت در همه جا متشکل شد و حتی یک موقع صحبت اتحاد با پیشوای موالی نیز بطور جدی مطرح بود.
 طبری^۲ روایت زیر را از قول شوهر خواهر زکریه که شخصاً از قرمط داعی بزرگ کوفه شنیده بود نقل می کند:

«قرمط گفت که روزی برای یافتن پیشوای زنگی ها می رفتم. چون مرا به پیش او بردند به او گفتم من عقیده ای تعلیم می دهم و صد هزار شمشیر پشت سر من است.

۱- قس: دوساسی، مقدمه، ۱۹۳.

۲- رك: جلد ۳، ۲۱۳۰.

حاضر م عقائد خود را مقایسه کنیم چنانکه توافق داشته باشیم با افراد خود به شما ملحق می‌شوم والا من از اینجا می‌روم. به من شرافتمندان قول دهید که مرا بازداشت نخواهید کرد. وقتی به من قول داده شد که صحیح و سالم برمی‌گردم ناظر با او به مباحثه پرداختم اما دریافتم که من او هرگز موافق نخواهیم بود. سپس وی برای ادای نماز برخاست و من از این موفقیت استفاده کرده، محرمانه شهر را ترك گفته به کوفه رفتم.

با وجود این آنچه که این دورا بهم نزدیک می‌کرد این بود که پیشوای زنگی‌ها نیز خود را به خاندان علی^۱ می‌رساند وعده‌ای به صحت نسب او معتقد بودند.^۲ مدتی بعد هنگامی که اختتام نبرد بردگان به دولت آزادی عمل بیشتری داد با وجود این درباره قرامطه شدت عمل بخرج داده نشد.

طبری^۳ می‌گوید احمد بن محمد الطائی مرد مقتدری که در ۲۶۹^۴ به حکومت عراق غربی رسیده بود به هریک از پیروان فرقه يك دينار مالیات تحمیل نمود و از این راه مبالغ هنگفتی جمع آوری کرد. عده‌ای از مردم کوفه به بغداد رفته دولت را از خطر مذهب جدید که بر علیه تمام مسلمانانی که عقیده آنها را قبول نمی‌کردند اعلان جنگ می‌داد آگاه ساختند. طائی دانست که بایستی جلو توسعه این آئین گرفته شود و متهمین را چنان تحت فشار قرار داد که آنهایی که بیشتر از همه به پیشرفت این مذهب کمک کرده بودند از ترس شکنجه و آزار دیگر جرأت برگشت به وطن خود را نداشتند.

طبری درباره تشکیلات اولین دعوت در عراق مطالب زیادی نمی‌گوید. فقط

۱- رك: طبری، ۳، ۱۷۴۲ و ۱۷۴۳ و ۱۸۵۷.

۲- ابن مسکویه: نسخه خطی مسبو شفر، تحت وقایع سال ۲۵۵: و سمعت من لارتاب به ولا بخره انه صحیح النسب.

۳- رك: ۳، ۲۱۲۷.

۴- باید در سال ۲۷۵ تثبیت کرد (طبری، ۳، ۲۰۳۹) و متوفی در ۲۸۱.

می‌نویسد که هر يك از پیروان پس از بیعت مقداری طلا به امام می‌داد^۱ و او را مجبور می‌کردند که پنجاه نماز در روز^۲ بخواند و بمثابه^۳ دوازده حواری یا همان نظوری که عباسیان در زمان امویان^۴ می‌کردند دوازده نقیب (رهبر) را مأمور می‌کردند که پیروان را به این آئین بخوانند.

اما فرهنگ نویری مأخوذ از اخو محسن را که دوساسی در اختیار ما می‌گذارد مطلبی چند از سائر اقدامات حمدان قرمط را بیان میکند:

وی برای امام به‌عناوین مختلف از پیروان وجوهی اخذ می‌کرد و از آنها مالیات کمی تحت عنوان فطر می‌گرفت. فطر نام صدقه‌ای است که مسلمین در اختتام روزه ماه رمضان پرداخت می‌کنند. این بدهی يك سکه طلا بود که هر فردی از مرد و زن و بچه آنرا با شتاب می‌پرداخت. پس از مدتی حمدان مالیات دیگری نیز بدانان تحمیل کرد که هجره نامیده می‌شد و آن سکه‌ای طلا بود که هر فرد بالغی مجبور پرداخت می‌شد. کلمه هجره مفهوم فرار را می‌رساند و همانطور که دوساسی می‌گوید احتمال می‌رود وجوهی که از هجره بدست می‌آمد صرف هزینه بنای دارالهجیره (خانه فرار) می‌گشت و من در صفحات بعد از این موضوع صحبت خواهم کرد. این پول نیز با شوق و عجله پرداخت می‌شد و پیروان در این کار متقابلاً به هم دیگر کمک می‌کردند و آنهایی که امکان داشتند سهم فقرا را پرداخته از آنها سلب تکلیف می‌کردند. باز مدتی بعد حمدان از صد نفر از پیروان معروف درخواست بُلغه کرد که شامل هفت سکه طلا می‌شد. معنای بُلغه عبارتست از مقدار غذای لازم برای ادامه زندگی. این مالیات

۱- این پرداخت خراج را نجوی می‌گفتند. قس، دوساسی، Chrest، ۱۸۲۰، ۱.

۲- قس: Guyard, Fragments relatifs à la doctrine des Ismaélis

۱۲۵، پاورقی ۴۳.

۳- رك: بلاذری، انساب الاشراف، روی ورق ۷۵۰ پشت ورق ۷۷۰، بیعد (نسخه خطی

مسبو شفر).

بدین علت چنین نامیده می‌شد که اشخاصی که آنرا می‌پرداختند غذای لذیذی به بزرگی يك فندق در مقابل دریافت می‌کردند و حمدان می‌گفت که این خوراک غذای اهل بهشت است و توسط امام باو فرستاده می‌شود. چون قرمط به اخذ بلفه موفق شد وی خمس دارائی و همچنین يك پنجم آنچه را که از راه کار کردن بدست می‌آوردند مطالبه کرد و در نتیجه پیروان تمام ثروت خود را از زیابی کرده خمس تعیین شده را با اشتیاق و شور می‌پرداختند چنانکه زنان خمس نخهائی را که می‌ریسیدند و مردان خمس عایدی کارهای خود را در اختیار او می‌نهادند. پس از آن که این مالیات جدید کاملاً تثبیت شد حمدان دورتر رفته اُلفه (اشتراک) را بدانان تحمیل کرد که به موجب آن مجبور بودند تمامی دارائی خود را بمنظور این که همه دسته‌جمعی از آن استفاده کنند در يك محلی گرد آورند. دعاة در هر دهکده‌ای شخصی قابل اعتماد انتخاب کردند که می‌بایست تمام دارائی اهالی قریه را اعم از انعام و جواهرات و اموال منقول و غیره تحویل گیرند. در مقابل این اقتصاد برای آنهائی که برهنه بودند لباس تهیه می‌کرد و تمام نیازهای مردم را پیش‌بینی و فراهم می‌ساخت چنانکه دیگر فقیری در بین پیروان فرقه یافت نشد.

هر فردی با پشتکار و رقابت زیاد کار می‌کرد برای این که بانفعی که به اجتماع فرقه می‌رساند بهترین مقام را بدست آورد. زنها هر چه از راه ریسندگی بدست می‌آوردند در اختیار توده می‌گذاشتند و حتی بچه‌های کوچک مزدی را که از راه راندن مرغان از خرمن‌ها بدست می‌آوردند تقدیم می‌کردند.

هیچ کس جز شمشیر و اسلحه خود مال اختصاصی دیگر نداشت. پس از آن که این تعلیمات کاملاً تثبیت شد، قرمط به دعاة دستور داد تمام زنها را در شبی برای اینکه بطور نامشخص بامردان بیامیزند جمع کنند بعقیده وی این کار نهایت کمال و آخرین درجه دوستی و اشتراک برادرانه بود.

هنگامی که قرمط خود را حاکم مطلق مغزهای پیروان یافت و از اطاعت

آنان به خویشتن مطمئن شد به آنها اجازه چپاول و کشتار و هر نوع جواز شرعی را صادر کرد و تعلیم داد که خود را از قید نماز و روزه و سایر فرائض اسلام برهانند و گفت که چون من بشما صاحب الحق را شناسانده‌ام این موفقیت شما را از هر چیزی بی‌نیاز و این ایمان گناه و کیفر را از شما سلب می‌کند.

بعلت نقص وسائل بررسی غیرممکن است بگوئیم تا چه حد باید این ادعاها را که به صراحت از یک فکر خصمانه الهام گرفته است قبول کرد قدر مسلم اینست که پیروان مجبور بوده‌اند به امام هدیه پولی بدهند و چون این وجوه خزانه مهدی را پر می‌کرد مؤدیان به پیشرفت طرحهای خود امیدوار می‌شدند و بیش از پیش بکار خود اهمیت می‌دادند و با حقیقتاً درست است که بگوئیم حداقل تا اندازه‌ای اشتراک ثروت در بین اولین قرامطه وجود داشت و بالاتر اینکه این سیستم منظم و مرتب این امید را در آنها بوجود می‌آورد که بزودی حکومت الهی در این دنیا مستقر می‌گردد و سرتاسر روی زمین به مؤمنین تعلق می‌گیرد. اثرات مهمی از این افکار در نزد قرامطه بحرین بچشم می‌خورد.

اما در مقابل قبول آنچه که در اساس این آیین در مورد اشتراک زنان می‌گویند و تفصیلات بیشتری که در این باره وجود دارد و ما آنها را ذکر نکردیم مشکل است من در صفحات بعد باین موضوع اشاره می‌کنم، اگر از اولین اخبار، مطالبی در این مورد استخراج کنیم باز اشتباه است زیرا بموجب آنها حمدان مردی است متفکر و باهوش، توانا، ماهر و زرنگ که با جاه‌طلبی نامحدود خود می‌خواست بهر قیمتی باشد خود را از جهل و نادانی برهاند، اما طرح‌های فاسد خود را در زیر حجاب علم پنهان می‌کرد و تعصب و حمیت زیادی نسبت به علویان نشان می‌داد. قطعاً انتساب اشتراک زنان بدانان تهمتی بیش نیست زیرا در صدق تعصب مذهبی قرامطه نمی‌توان تردید کرد. عامل اصلی وی شوهر خواهرش عبدان دبیر است که مؤلف اکثر کتب مقدس فرقه بود. همین عبدان، زکریه را داعی عراق و ابوسعید جنابی را داعی جنوب ایران

نامید^۱. قرمط خود در کلاوازه واقع در حوالی بغداد مستقر شد و از این محل بسهولت می توانست باداعیان خراسان^۲ و پیشوای بزرگ که در عسکر مکرّم اقامت داشت در رابطه باشد و همچنین آنجا برای اطلاع از جریان امور در پایتخت بهترین موقعیت را برای او فراهم می ساخت و بدین جهت بهتر می توانست نقشه های خود را مرتب کند. در فهرست تاریخ این واقعه خیلی قبل از ۲۶۱ می باشد اما من نمی توانم تصمیم بگیرم که این نوشته درست است. اخومحسن^۳ می نویسد که در ۲۷۷ در حوالی کوفه، دارالهجره (خانه فرار و پناه) را بنا کردند که نوعی مهمانسرای حکومتی بشمار می رفت. من در صفحات بعد از این موضوع صحبت خواهم کرد.

در این زمان بود که قرامطه برای شروع به اجرای عملیات، خود را نیرومند حس می کردند. طبری و سایر مورخین می نویسند که اولین خبر نهضت این فرقه در ۲۷۸ به بغداد رسید. بموجب این روایات واضح است که برای اولین بار در پایتخت متوجه شدند که این مسأله امری مهم است و مردم از هم می پرسیدند که این قرامطه که ها هستند. معذالك من خیال نمی کنم که در این سال قرامطه اسلحه بدست گرفته باشند زیرا هیچکدام از نویسندگان عصر باین موضوع اشاره نکرده اند. اولین روایت ما مربوط بیک حمله کوچک در سال ۲۸۴^۴ می باشد و این نتیجه بدست می آید که قرامطه در این عصر در خود پایتخت پارتیزانهای زیادی داشته اند. سپس سخن از تاخت و تازهای سالهای ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ است که همه شان سرکوبی شدند^۵. در حقیقت معتضد خلیفه مقتدر که در ۲۷۹ به تخت نشست به بسط و توسعه هیچ حمله و هجومی

۱- رك: ابن حوقل، صفحه ۲۱۰، ۱، ۱۰ به بعد.

۲- قس: فهرست، ۱۱۸۷، ۱، ۱۱ به بعد.

۳- رك: دوساسی، مقدمه، ۱۹۲ به بعد.

۴- رك: طبری، ۳، ۲۱۷۹.

۵- رك: طبری، ۳، ۲۱۹۸ و ۲۲۰۲ و ۲۲۰۶.

اجازه نمی‌داد ولی باید گفت که خلیفه خود از پیشوای قرامطه وحشت داشت. شوهر خواهر زکریه که در صفحات قبل از او صحبت شد می‌گوید^۱ که این داعی مدت چهار سال در یک زیرزمین خانه وی و سپس در محل‌های دیگر پنهان شده بود و تا زمانی که معتضد زنده بود ظاهر نگشت چون در ۲۸۹ خلیفه در گذشت در همان سال مرگ وی قرامطه باشور و هیجان در سوریه کار خود را آغاز کردند.

در عین حال قرامطه بشدت تبلیغ عقیده خود را در خارج از عراق ادامه می‌دادند. از ۲۶۶ دعوت در یمن شروع شده بود و در ۲۷۰ جسارت کردند که خویشان را ظاهر و علنی سازند. در ۲۹۳ این خبر در بغداد شایع شد که تقریباً تمام یمن بتصرف آنها در آمده و اضطرابی عظیم مکه را فرا گرفته است^۲. نتایج دعوت ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی در قسمت جنوبی ایران نیز بی‌اهمیت نبود و نخستین تبلیغات او با موفقیت بزرگی مواجه شده بود. وی تعلیم می‌داد که چون اعراب حسین را کشته‌اند خدا از آنها بیزار است و در عوض چون فقط رعایای کسری و جانشینان آنها امامها را بحق خود رسانده‌اند مورد لطف و محبت او قرار گرفته‌اند و نیز می‌گفت که در بسیاری از فرامین پیغمبران خطاها و مطالبی که در اصل بدهستند وجود دارد^۳. همچون عقیده‌ای بخوبی می‌توانست در ایران شایع شود زیرا آنجا از اولاد چپاولگران صحرا نفرت داشتند و از دین آنها که به مغلوبین بدبخت مالیات‌هایی تحمیل می‌کرد تنفر داشتند.

ابوسعید حتی به اجرای احکام سوسیالیستی عقیده خویشان موفق شد و اداره اموال پیروان را وظیفه شخصی خود کرد. اما آرد فروش سابق (زیرا حرفه سابق وی همین بود) نمی‌توانست امیدوار شود که برای همیشه می‌تواند از چنگ محتسبین بدر رود. یکروز دستگاه احتساب حکومت اسلامی تمام آنچه را که او در یک جا

۱- رك: طبری، ۳، ۲۲۶۶.

۲- رك: طبری، ۳، ۲۲۶۷.

۳- رك: دوساسی، مقدمه، ۱۳۶ به بعد.

فراهم کرده بود تصرف نمود و از اینکه ابوسعید توانسته بود سالم از مهلکه نجات یابد خویشتن را خوشبخت احساس می کرد، ومدتی در خفامی زیست تا اینکه حمدان قرمط از محل اختفای وی آگاه شد و دستور داد که در کلاوذه به پیش او بیاید. در این زمان قرمط، ابوسعید را شخصاً نمی شناخت اما پس از دیدن او را مردی قادر به اجرای تمام اوامر داده شده تشخیص داد و معتقد شد که شکست اولین دعوت را بایستی به طالع نامساعد نسبت داد نه به نقص عمل و تصمیم گرفت که دعوت دیگری را بدو تفویض کند و پس از دادن پول و کتبی چند و سایر چیزهای لازم او را به بحرین فرستاد. ابوسعید نیز آنجا را محلی خیلی مناسب یافت.

در این مورد اختلاف دیگری بین مورخین وجود دارد. ابن الاثیر^۱ مطلبی کاملاً مغایر با آنچه که قبلاً متذکر شدیم و آنرا از ابن حوقل استفاده کرده بودیم می دهد. ترجمه آن را در مقدمه دوساسی می یابیم^۲، بموجب آن هنگامی که یحیی بن المهدی نامی در قطیف (نزدیکترین شهر بحرین به بصره) به تبلیغ این عقیده می پرداخت (۲۸۱) ابوسعید بعنوان تاجری در آنجا اقامت داشت و بدست او به این آئین گروید. چون حاکم بحرین از اعمال شرم آور این فرقه آگاه شد دستور داد یحیی را شلاق زده و ریشش را بتراشند. ولی نتوانست از پناهنده شدن ابوسعید به جنازه ممانعت کند^۳ یحیی سپس توانست در بین قبائل بدوی پیروان جدیدی بدست آورد و بزودی ابوسعید و او خود را در رأس نیروی عظیمی یافتند. دوساسی که نوشته ابن حوقل را ندیده بودمی خواهد صحت روایت زیر را ثابت کند.

بموجب این روایت، چون ابوسعید خود از حمدان قرمط اخذ مأموریت کرده بود بدینجهت پیروانش بدین نام خوانده شدند اما این نظر موقعی به نظر درست میرسد که ثابت شود خود قرامطه این نام را به خویشتن گذاشته اند و من فکر می کنم

۱- رك: جلد ۷، ۳۴۰ به بعد.

۲- رك: صفحه ۲۱۱ به بعد.

باید این نظر را رد کرد. به دو علت زیر باین روایت اعتراض کرده اند: اول اینکه مسائل بطور مبهم بیان شده اند. دوم اینکه حداقل اختلاف جزئی با نوشته ابن حوقل دارد. درحالیکه کاملاً جای آنست که نوشته ابن حوقل را صحیح بدانیم. بعلاوه این نوشته بامتنی که در نویری نیز به چشم می خورد مطابقت می کند.^۱

نوشته ابن الاثیر نیز يك ارزش تاریخی دارد و ممکن است که یحیی بن المهدی فقط مأموریت آشنائی به محل را داشته است و ابوسعید هنگامی بدانجا فرستاده شد که برای اجرای مأموریت محلی در بحرین نیازی به وجود شخصی فعال پیش آمده است. اخومحسن^۲ می گوید که ابوسعید هنگام ورود خود به بحرین با ابوزکریای ثمائی نامی که از طرف عبدالمن فرستاده شده بود برخورد کرد. اما در این جا چهل سال اختلاف تاریخی وجود دارد و من در صفحات بعد آن را نشان می دهم. ممکن است که اسامی را با همدیگر اشتباه کرده اند چنانکه اخومحسن، یحیی بن المهدی قید کرده است. معذالك ممکن است اصل داستان درست باشد اما چنانکه دوساسی نیز حدس می زند^۳ این طور باید قبول کرد که همین یحیی است که مدتی بعد در سوره بالقب صاحب الجمل شروع به کار کرد و نیز کاملاً محتمل است که یحیی بن المهدی و ابوزکریا شخص واحدی باشند و در سال ۳۲۰ است که از این شخص صحبت بمیان می آید. صولبی از ذهبی^۴ اخذ کرده می نویسد که ابوسعید مردی فقیر بود و از راه وصله کردن کیسه های آرد در بصره زندگی می کرد و در این شهر او را مسخره و تحقیر می کردند سپس به بحرین رفت و در آنجا عده زیادی از طرفداران قدیمی شورش موالی و راهزنان به او پیوستند. ابوسعید به همراهی آنان به چپاول پرداخت و بزودی قدرتش باندازه ای زیاد شد که

۱- رك: دوساسی، مقدمه، ۲۱۳.

۲- رك: دوساسی، مقدمه، ۲۱۴.

۳- رك: دوساسی، ۲۱۱، پاورقی شماره ۳.

۴- نسخه خطی مؤلف، پشت ورق ۱۳۲. (نسخه خطی لیدن ۱۷۲۱).

خلیفه لشکر روی لشکر بر علیه او بفرستاد ولی همه آنها را در موارد متعدد شکست داد. ذهبی باز می نویسد که وی سابقاً در بصره کتال بوده است. این روایات ممکن است در فاصله زمان فرار ابوسعید از جنابه و ورودش به بحرین صادق باشد.

جبری^۱ می گوید که ابوسعید در ۲۵۲ کار خود را شروع کرده بود. اما احتمالاً این تاریخ درست نیست حتی اگر مربوط به نخستین ظهور وی در جنابه باشد شاید ۲۵۲ سال تولد اوست.

می دانیم که بحرین یا ناحیه هجر سابقاً یکی از ایالات امپراطوری ایران بود و قسمت اعظم ساکنین شهرهای خلیج را ایرانیان و یهودیان تشکیل می دادند و دعوت پیغمبر را نپذیرفته بودند ولی با شرط پرداخت مالیات سرانه تسلیم شده بودند. پس از مرگ محمد آنها اولین کسانی بودند که قبول جزیه نمودند و در زمان عمر مجدداً این کار را بدانان تحمیل کردند.

اعراب در قسمت داخلی این منطقه سکونت داشتند^۲ و مانند سایر بنوی هاتمایلی به انجام فرائض متعدد اسلام نشان نمی دادند^۳. قبل از اینکه فرمانده موالی در بصره ظهور کند طرفداران زیادی در آنجا بدست آورده بودند و پس از آنکه شورش آنها تحت فشار قرار گرفت بسیاری از پیروانش پناهگاهی در آنجا بدست آوردند. پس بصره برای تبلیغ عقیده ابوسعید بطور مضاعف مساعد و موفقیت وی در آنجا خارق العاده بود. حتی بزودی دختر مردی مقتدر بنام الحسن بن سنبر را به عقد ازدواج خود در آورد سپس نخستین پیروان او بنوبه خود مبلغ شدند و پس از آنکه در سایه آنان طرفداران

۱- رك: ملحقات.

۲- رك: ابن خلکان، ۴، ۹۱ به بعد (چاپ de Boul.) و ابن بطوطه، ۲، ۲۴۸. قس ایضاً دوساسی، مقدمه، ۲۱۳.

۳- رك: Hist., Doz., ۱، ۱۹ و ۳۵ به بعد و دوساسی، C.I. صفحه ۲۱۴ به بعد و ناصر خسرو، ۲۳۳.

۴- رك: طبری، ۳، ۱۷۴۳ به بعد.

کافی بدست آورد به عهده گرفت که بقیه مردم را نیز تسلیم کند. ما نمی دانیم در چه سالی به او عنوان داعی داده شد ولی در ۲۸۶^۱ وی قسمت اعظم بحرین را تحت اطاعت خود در آورده و قطیف را منصرف شده بود چنانکه در بصره نگرانی عظیم ایجاد شد و از خلیفه اجازه صرف ۱۴۰۰ دینار برای تهیه لشکر گرفته شد.^۲

در ۲۸۷ قسمت خارجی هجر پایتخت بحرین مورد تاخت و تاز قرامطه قرار گرفت و دستجات آنان به قلمرو بصره نزدیک می شدند.^۳ حاکم این شهر قاصدانی برای اخذ نیروهای امدادی گسیل داشت و بفوریت هشت کشتی کوچک جنگی که سصد مرد سوار آنها بودند دریافت کرد. ضمناً خلیفه دستور داد لشکری تجهیز کنند و در همین سال عباس بن عمرو الغنوی بادو هزار سرباز برای جنگ بایشوای قرامطه به بصره حرکت کرد. این رقم را طبری ذکر کرده است.^۴

(بقیه دارد)

-
- ۱- بکفته طبری، ابن الاثیر ۲۸۵ قید کرده است.
 - ۲- رک: طبری، ۳، ۲۱۸۸ به بعد و مسعودی، ۸، ۱۹۱.
 - ۳- رک: طبری، ۳، ۲۱۹۲.
 - ۴- رک: طبری، ۳، ۲۱۹۳.